

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشته شده توسط جان هری
روزنامه ایندپندنت - اپریل ۲۰۰۹
مترجم: سیف خدایاری

دبی شهر بردگان بخش اول

توضیح مترجم:

نظام سرمایه داری گند و کثافتش را به تمام سلولهای جامعه از سینی تا سیائل و از دبی تا ناشناخته ترین روستاهای نیپال گسترش داده است. در دو دهه گذشته دنیای سرمایه داری به خاطر گرد و خاکی که از ویرانه های سرمایه داری دولتی بلوک شرق به پا خاسته بود، دنیا را در جنبه تبلیغات ضد انسانی خود فرو برد. از سال گذشته و با عروج بحران اقتصادی که از تبعات نظام سرمایه داری است زندگی به مراتب دهشتناک تری بر میلیونها انسان در پنج قاره تحمیل شده است. دبی نمونه عینی این زوال و تباهی است. در این گزارش همه جانبه که جان هری از ژورنالیست های موفق ایندپندنت تهیه کرده است، تمام جنبه های ضد انسانی نظام سرمایه داری را می توان دید. ترجمه این گزارش را به طبقه کارگر ایران به ویژه کارگران عسلیوه که در مکانی مشابه با "سوناپور"، در نبردی نابرابر با سرمایه داری دست و پنجه نرم می کنند، تقدیم می کنم.

نیمه تاریک دبی

دبی زمانی "بهشت برین" خاورمیانه، ستاره درخشان، دارالتجاره عرب و سرمایه داری غربی به شمار می رفت. اما همینکه دوران سخت که از شنهای بیابان برخاسته بود به امارات رسید، چهره زشتش نمایان گشت. چهره خندان و گشاده روی شیخ محمد - قدرت مطلقه دبی، برتصاویرش پرتو می افکند. تصویر او بر هر ساختمانی و در بین دو همکار مشهور یعنی رونالد مکدونالد و کنل ساندرز قرار گرفته است. این مرد، دبی را به عنوان "شهر هزار و یک شب" به جهان فروخته است. یک "بهشت برین" در خاورمیانه و محافظت شده از طوفانهای غبار منطقه. او صاحب خط هوایی مانهتن منک است که تبلیغات آن ردیف به ردیف از پشت اهرام شیشه ای و هتل ها به شکل ستونهای از سکه های طلا بیرون می آیند. و شیخ آنجا بر فراز بلندترین ساختمان جهان - نیزه ای رها شده که بیش از هر سازه دست بشر که مشیت بر آسمان می کوبد، ایستاده است



اما این روزها لرزشی در خنده شیخ محمد به چشم می خورد. جرتقیل های عالم گیر در سکوت افق فرورفته اند، انگار زمان ایستاده است. در اینجا تعداد بی شماری از ساختمانهای نیمه کاره و رها شده وجود دارد. در دبی گرانترین سازه های جدید مانند هتل آتلانتیس - قلعه عظیم صورتی رنگ، در عرض هزار روز و با هزینه یک و نیم میلیارد دلاریر فراجزیره مصنوعی اش ساخته شد. جایی که باران از آسمانش فرو می ریزد و کاشی ها از سقف فرومی افتند. این هیچ - سرزمین روی هیچ هیچ ساخته شد و حالا درزها شروع به نمایان شدن کرده اند. ناگهان سیمای شهر از مانهتن در حال غروب به جزیره ای در بیابان تغییر یافته است. ناگهان و در یک چشم بر هم زدن انفجار دیوانه وار ساختمان سازی متوقف شد. اسرار دبی آرام آرام در حال زوال اند. اینجا شهری است که دیوانه وار در عرض چند دهه بر اساس اعتبار، وام، سرکوب و بردگی ساخته شد. دبی افسانه فلزی دنیای گلوبالیزه شده نئولیبرالیسم است که نهایتاً در تاریخ ذوب خواهد شد.

1 - دیزنی لند بزرگسالان

کارن آندرو نمی تواند حرف بزند. هر دفعه که می خواهد ماجرایش را تعریف کند، سرش را پائین می اندازد و در هم مچاله می شود. او نازک اندام و خوش قیافه است. هر چند لباسهایش مانند پیشانی اش چروکیده است، اما هنوزتلاء لو غبار گرفته یک ثروتمند سابق را با خود دارد. من او را در پارکینگ یکی از بهترین هتل های بین المللی در دبی در میان اتومبیلش - همان جایی که زندگی می کند، یافتم. او ماههاست اینجا می خوابد و از نگهبانان بنگلادشی پارکینگ که دلشان به حالش سوخته و او را بیرون نکرده اند تشکر می کند. قطعاً اینجا همان جایی نیست که رویاهای کارن در آن به پایان می رسد. ماجرایش را با لکنت زبان بیان می کند و بیش از چهار ساعت طول می کشد.

زمانه صدای گرم و گیرای سابقش را شکسته است. وقتی در یکی از شعبات یک شرکت مشهور چند ملیتی به کارن پیشنهاد کار داده شد، از کانادا به اینجا آمد. "وقتیکه شوهرم گفت می ریم دبی، گفتم بچه اگه میخوای چادر سیاه بپوشم و دست از سیاه مست بودن بکشم، منو اشتباه گرفته ای. اما ازم خواست این فرصت رو بهش بدم و چون دوستش داشتم این کارو کردم".

زمانیکه کارن دبی را در سال ۲۰۰۵ لمس کرد، تمام نگرانیهایش از بین رفت. "دبی یک دیزنی لند بزرگسالان بود و شیخ محمد در این سرزمین نقش یک موش را بازی می کرد. زندگی اینجا افسانه ای بود. از این آپارتمانهای بزرگ شگفت انگیز داشتیم. به لشکر آدم در اختیارم بود، اصلاً مالیاتی در کار نبود. انگار هر کس یک پادشاه بود.

تمام وقت در پارتی بودیم. شوهرم دانیل دو تا ملک خریده بود. تاخرخره مست بودیم. اما شوهرم برای اولین بار در زندگیش، دچار ناکامی شد. رقم زیادی نبود اما دانیل گیج شده بود. من هم تعجب کردم، گرفتار کمی قرض شده بودیم. بعد از یک سال فهمیدم که چرا دانیل دچار تومور مغزی شد. دکتری بهش گفت یه سال زنده می مونی. یکی دیگه می گفت چیز خوش خیمی است و بهبود می یابد. اما قرض ها روز به روز بیشتر می شد. قبل از اینکه اینجا بیام، اصلاً چیزی در مورد قوانین دبی نمی دانستم. پیش خودم می گفتم این همه شرکت میان اینجا، حتماً مثل کانادا یا هر کشور دیگر لیبرال - دموکراسی است. کسی خبر از ورشکستگی بانکها نداشت. اگه اینجا بدهکار بشی و نتونی پرداخت کنی، باید بری زندان".

وقتی که اینو فهمیدیم، دانیل رو صدا زدم و گفتم گوش کن، ما باید از اینجا بریم. شوهرم میدانست که پرداخت حقوقش به هنگام استعفاء تضمین شده بود. بعد گفتیم پولمان را می گیریم، تسویه حساب می کنیم و می ریم". دانیل استعفاء داد، اما پولی که بهش دادن کمتر از قراردادش بود. قرض ها رو دستمان مونده بود. در دبی به محض اینکه کارتو رها کنی، صاحب کار به بانک خبر می دهد، اگه بدهی غیر عادی داشته باشی که با پس اندازت جور در نیاد، حسابت بسته میشه و اجازه نداری از کشور بری بیرون. ناگهان کارتهامون از کار افتادند. هیچی نداشتیم. از آپارتمان بیرونمون کردن".

کارن برای مدتی طولانی نتوانست درباره بقیه ماجرا حرف بزند، فقط می لرزید.

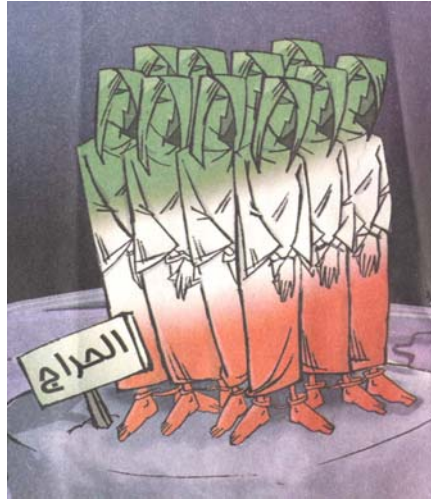
"دانیل در همان روز اخراجش از شرکت دستگیر شد و به زندان رفت. شش روز بعد تونستم باهاش صحبت کنم. به من گفت با یک بدهکار دیگر، پسری سری لانکائی که بیست و هفت سال دارد، هم بند است. پسره مدام می گفت، نمی تونم از پس خجالت جلو خانواده ام بر بیایم. یه روز که دانیل از خواب بلند میشه پسره با قورت دادن تیغ های اصلاح کار خودشو می سازه. دانیل داد می زند کمک! اما هیچکس به سراغ آنها نیامد و او جلو چشم شوهرم از دنیا رفت. چند هفته ای خواستم از دوستان پول قرض بگیرم، اما بسیار آزاردهنده بود من هیچوقت اینجوری زندگی نکرده بودم. قبلاً در کار مد بودم، چند تا فروشگاه داشتم، هرگز..."

کارن کم کم دارد تحلیل می رود و ادامه می دهد "دانیل بعد از شش ماه تو زندان دردداگاهی که هیچ ازش سر در نیاورده بود - دادگاه به زبان عربی بود و مترجمی در کار نبود، محکوم شد. من هم حالا غیر قانونی اینجا هستم. هیچ پولی ندارم. باید نه ماه دیگه صبر کنم تا شاید بیرون بیاد."

کارن نگاهی حاکی از شرم به من می اندازد و می خواهد برایش ناهار تهیه کنم. او تنها نیست، در سراسر شهر سرمایه گذارانی به چشم می خورند که مانند کارن داخل اتومبیل یا روی شنهای اطراف فرودگاه می خوابند. کارن در آخر می گوید "چیزی که باید در مورد دبی بدونی اینه که اصلاً اینجوری نیست که شنیده ای، اصلاً شهر نیست، مرکز کلاهبرداری است. وقتی بهت میگن که جایی مدرن است می خوان فریب بدن، زیر پوست این شهر، دیکتاتوری قرون وسطائی خوابیده است".

تاج خروس

تقریباً سی سال پیش، کل دبی امروزی بیابانی بیش نبود که فقط جای کاکتوسها و گل های تاج خروس و عقرب بود. در پائین شهر آثار شهر قدیمی به جا مانده که زیر فلز و شیشه دفن شده است. در موزه قلعه خاکی دبی، نسخه شسته رفته حکایت دبی نگهداری می شود. اواسط قرن هیجدهم، اینجا درپائین خلیج فارس جایی که مردم به صید



مروارید می رفتند، روستائی کوچک ساخته شد. این روستا به زودی شروع به جمع کردن افراد سرگردان از ایران، شبه جزیره هند و سایر ممالک عربی کرد که همه به امید پیدا کردن بخت شان آنجا آمده بودند. آنها اسم یک نوع ملخ محلی - **دایا**، را بر آن نهادند که هر چه دم دستش می آمد، می خورد. شهر به زودی به وسیله نیروی دریائی امپراتوری بریتانیا تسخیر شد که تا سال ۱۹۷۱ گلویش را چسبیده بود. همینکه انگلیسی ها عقب نشینی کردند، دبی تصمیم گرفت که با شش امارت دور و برش متحد شود و تشکیل امارات متحد عربی دادند.

بریتانیا دبی را درست در زمانی که نفت در آن کشف شده بود با اندوه ترک کرد. شیخ ها ناگهان خود را بر سر دوراهی یافتند. آنها بدویانی به شدت بی سواد بودند که زندگیشان را با شترچرانی در بیابان می گذرانند، اما حالا خودشان را در مقابل طلای عظیمی یافتند. با آن چکار می کردند؟

دبی در مقایسه با همسایه خود (ابوظبی) فقط چند قطره نفت دارد. بنابراین شیخ مکتوم تصمیم گرفت برای درآمد چیزی بسازد که دائمی باشد. اسرائیل بیابان را شکوفا کرده بود، شیخ مکتوم هم تصمیم گرفت بیابان را شکوفا کند. او شهری ساخت که مرکز توریسم و خدمات تجاری باشد تا پول و استعداد انسانی را از چهارگوشه دنیا فروبلعد. او تمام دنیا را دعوت کرد که با پولهای عاری از مالیات خود به اینجا بیایند. و میلیونها نفر برای غرق کردن ساکنان محلی در پول، که اکنون فقط پنج درصد از جمعیت دبی هستند، سرازیر شدند.

شهری که به نظر می رسد بالغ و رسیده، فقط در عرض سه دهه از آسمان فرود آمده است. مردم دبی تنها در طی یک نسل، از قرن هیجده به قرن بیست و یک جهیدند. اگر توربزرگ دبی را بگیریید - توری که پیشرفته تر از تمام تورهای بزرگ دنیا است، با تصاویر تبلیغاتی روند این تغییر سیراب خواهید شد. شعار دبی این است "درها را باز بگذارید، مغزها را آزاد کنید" شعاری که راهنمای تور، قبل از اینکه به شما بگویند ململ های شتر نشان بخرید، با لحن کلیپ وارش به شما می گوید. راهنما همچنین می گوید "در اینجایی می توانید جنس های اصل بخرید". از مقابل هر بنای یادبودی که رد می شوید راهنما می گوید "مرکز تجارت جهانی ساخته شده با الطاف ...". اما این یک دروغ محض است. شهر را شیخ نساخته است. شهر را بردگان ساخته اند و هنوز هم در حال ساختن آن هستند.

ادامه دارد